

دین و دموکراسی و حقوق بشر

مارسل گشه

امیرنیک پی



گُشه، مارسل	
دین در دموکراسی و حقوق بشر / مارسل گُشه؛ مترجم امیر نیک‌پی.	
تهران: نشر ثالث، ۱۳۸۵.	
۲۵۵ ص.	
شابک ۹۶۴-۳۸۰-۱۵۵-۱	ISBN: 964-380-155-1
ای.ای.ان ۹۷۸۹۶۴۳۸۰۱۵۵۷	EAN: 9789643801557
۱. دنیوی گرایسی، ۲. حقوق بشر- جنبه‌های مذهبی، ۳. دموکراسی.	
الف. نیک‌پی، امیر، مترجم، ب. عنوان.	
۹ د ۹ ب، ۸ / PL۲۷۴۷	۲۱۱/۶



نشر ثالث

دفتر مرکزی: خیابان کریمخان زند / بین ایرانشهر و ماهشهر / پ ۱۶۲ / طبقه پنجم / تلفن: ۸۸۳۰۲۴۲۷
 فروشگاه: خیابان کریمخان زند / بین ایرانشهر و ماهشهر / پ ۱۶۰ / تلفن: ۸۴۲۵۳۷۶-۷
 دفتر توزیع: خیابان انقلاب / خیابان ۱۲ فروردین / شماره ۱۱ / تلفن: ۶۴۱۰۱۴۶-۶۴۱۰۱۴۶ / فکس: ۶۹۵۰۹۹۶
 این کتاب مشمول قرارداد حق کپی‌رایت نشر ثالث با انتشارات Gallimard فرانسه است.

دین در دموکراسی و حقوق بشر

مارسل گُشه

ترجمه‌ی دکتر امیر نیک‌پی

طرح روی جلد: سعید زاشکانی

ناشر: نشر ثالث

چاپ اول: ۱۳۸۵ / ۲۰۰۰ نسخه

لبنوگرافی: شاد - چاپ - رهنما - صحافی: کیمیا

کلیه حقوق چاپ محفوظ و متعلق به نشر ثالث است

ISBN 964-380-155-1

شابک ۹۶۴-۳۸۰-۱۵۵-۱

EAN 9789643801557

ای.ای.ان ۹۷۸۹۶۴۳۸۰۱۵۵۷

سایت اینترنتی: WWW.Salesspub.com

پست الکترونیکی: Info@Salesspub.com

فهرست

۱۱	یادداشت مترجم
۱۵	پیشگفتار نویسنده بر ترجمه‌ی فارسی
۲۱	بخش نخست
	دین در دموکراسی: سرگذشت لائیسیته
۲۳	دییاجه: یک گسست در تاریخ فرانسه
۲۶	فصل نخست: مکان و زمان
۴۸	فصل دوم: دین، حکومت و لائیسیته
۴۹	- تبعیت مطلق انگاری
۵۸	- تفکیک جمهوری خواهانه
۶۴	- سیاست خود فرمانروایی
۸۲	فصل سوم: بی طرفی دموکراتیک
۸۷	- موج لیبرالی
۹۳	- امر عمومی و امر خصوصی
۹۷	فصل چهارم: تقدیس جامعه‌ی مدنی
۹۸	- معنای فرد
۱۰۴	- بازی حقوق
۱۰۸	- جامعه بازاری

۱۱۲	فصل پنجم: عصر هویت‌ها
۱۱۲	.. درون و بیرون
۱۱۷	- از تساهل تا پلورالیسم
۱۲۲	- سیاست شناسایی
۱۲۷	فصل ششم: انقلاب در امر اعتقادی
۱۳۶	فصل هفتم: حدود دموکراسی هویت‌ها
۱۳۶	- نمایندگی کردن
۱۴۰	- حکومت و تفاوت
۱۴۴	- تمایز و رویه
۱۴۷	- به سوی تصرف
۱۵۵	بخش دوم
	حقوق بشر و سیاست
۱۵۷	فصل نخست: حقوق بشر یک سیاست نیست
۱۵۹	- از دفاع حقوق بشر در شرق تا سیاست حقوق بشر در غرب
۱۶۱	- چه آینده‌ای پس از توانلیتاریسم
۱۶۳	- یک نیروی چپ خارج از چپ
۱۶۵	- نادیده انگاری آینده
۱۷۰	- فرد و جامعه
۱۷۳	- فرد و حکومت
۱۷۷	- فرد و سازمان
۱۷۸	- فرد و سوژه
۱۸۲	فصل دوم: وقتی حقوق بشر یک سیاست می‌شود
۱۸۳	- از ظفرمندی تا بحران
۱۸۸	- بازگشت به اصول بنیادین

- ۱۹۰ - سنتز دموکراتیک و تاریخش
- ۱۹۱ - سه موج مدرنیته
- ۱۹۶ - از فرد انزاعی تا فرد عینی
- ۱۹۸ - خسوف امر سیاسی
- ۲۰۴ - دگردیسی ایدئولوژی
- ۲۰۶ - تاریخ، اعتقاد و تضاد
- ۲۰۹ - ایدئولوژی واحد
- ۲۱۲ - چهره‌های اجتماعی اعتقاد
- ۲۱۶ - در مورد نقد
- ۲۱۷ - در مورد اطلاعات
- ۲۲۰ - در مورد حرفه سیاسی
- ۲۲۴ - در مورد پراگندگی اشخاص
- ۲۲۸ - قوم‌مداری مساوات طلب
- ۲۳۰ - فراسوی ایدئولوژی حقوق بشر
- ۲۳۲ - از یک دور دی بحران تا دیگری
- ۲۳۵ - دموکراسی علیه خویش

یادداشت مترجم

جامعه خود - فرمانروا جامعه‌ای است که با وجود حاکمیت قانون در آن و با علم به این که نمی‌تواند بدون قانون زندگی کند اسیر قانون‌های خود نیست و لذا جامعه‌ای است که این پرسش را همیشه مطرح می‌نماید: قانون درست کدام است؟
کاستوریادیس
مشکل ترین کارها اینه که کسی بتونه حقیقتو
همونطوریکه هس بگه...

امان از راه دور و رنج بسیار!

صادق هدایت

مارسل گُشه (Marcel Gauchet)، سردبیر مجله Débat و استاد مدرسه عالی علوم اجتماعی پاریس (EHESS) بدون شک یکی از مهمترین فیلسوفان سیاسی معاصر فرانسه است. در دهه‌ی ۱۹۸۰ بود که با آثار ایشان آشنا شدم، هنگامی که در مجموعه نوشتارهای Textures و Libre به همراه فیلسوفان دیگری چون کاستوریادیس Castoriadis، لوفور Lefort، پرسش‌های جهان معاصر را می‌اندیشیدند. برخی از موضوعات تأملاتی مارسل گُشه مانند دموکراسی، دین، لائیسیته، سکولاریته، حقوق بشر در سال‌های اخیر جزو

موضوعات پژوهشی من نیز بوده است.

پس از کتاب بنیادینش در مورد «افسون‌زدایی از جهان: تاریخ سیاسی دین»، همان موضوعات را در کتاب «دین در دموکراسی» از خلال تاریخ معاصر و «سرگذشت لانیسته» در فرانسه مطرح می‌کند و به بازاندیشی آینده دموکراسی در جهان معاصر می‌پردازد. جایگاه امر دینی در تاریخ سیاسی مدرن و خود این تاریخ به عنوان «توسعه توانمندی دموکراتیک» مورد بحث قرار گرفته است. در نگاه او جهان‌بینی دینی دیگر در جهان مدرن یک پدیده‌ی ساختار بخشی، حتی برای دین‌داران، در زندگی سیاسی و اجتماعی نیست. گُشه‌ی ترجیح می‌دهد از «انطباق اعتقاد با شرایط مدرن زندگی اجتماعی» سخن گوید. بر این مبنای تحلیل «اروند سکو لاریزاسیون» در امریکا و «اروند لانیسیزاسیون» در فرانسه و به بازخوانی لانیسته و «دگردیسی که بر جهان دموکراتیک تأثیر می‌گذارد»، می‌پردازد؛ دگردیسی که عبارت از دگرگونی کلیه شیوه‌های تقدیس بخشی در جوامعی است که در آن‌ها فردگرایی دیگر فقط اثبات خود نیست، آرمان‌های جمعی مشترک برای آینده رها شده است؛ از اراده‌ی دموکراتیک فقط «اهمیت یافتن حقوق خصوصی» باقی مانده و به موازات آن «جامعه بازار» سیطره یافته است. مؤلف بر بعد جامعه‌شناختی بازار به عنوان خود - سامان‌دهی منافع خصوصی در بطن یک جامعه مدنی تأکید می‌ورزد، جامعه‌ای که از سیاست «ناامید» شده است. این تحلیل‌ها مارسل گُشه را به بررسی مسأله «عصر هویت‌ها» و حقوق بشر سوق می‌دهد. به همین علت تصمیم گرفتیم تا در کنار کتاب «دموکراسی در دین» به ترجمه دو نوشته‌ی مهم او درباره‌ی حقوق بشر بپردازیم. نوشته نخست، «حقوق بشر یک سیاست نیست»، را در سال ۱۹۸۵ و نوشته دوم، «هنگامی که حقوق بشر سیاست می‌شود»، را در سال ۲۰۰۰ برای بازخوانی موضوع گذشته خود و

همچنین برای طرح مسائل جدید به رشته تحریر درآورد.

برای درک پیدایش و سیطره‌ی ایده‌ی حقوق بشر او معتقد است که باید آن را در چارچوب جست‌وجوی مدرن خود - فرمانروایی قرار داد و این خود - فرمانروایی در یک پیوستگی تنگاتنگ امر سیاسی، امر اجتماعی - تاریخی و امر حقوقی معنا می‌دهد. بنابراین رویداد حقوق بشر در چارچوب تاریخ طولانی مدرنیته باید اندیشه شود، تاریخی که گذار از جامعه «ناخود - فرمانروا»، سامان‌دهی شده بر مبنای قوانین فرا - انسانی، به جامعه «خود - فرمانروا»، سامان‌دهی شده بر مبنای قوانین خود، را در خویش ثبت کرده است.

ترجمه این کتاب بخشی از وظایفم در کرسی حقوق بشر، صلح و دموکراسی (یونسکو) در سال گذشته بوده است، از همراهی همکاران عزیزم، به ویژه ناریس ناصری صمیمانه سپاسگزارم. در چارچوب برنامه ترجمه آثار فرانسوی، این کتاب از حمایت «کمیته کتاب» بهره‌مند شده است. برخود لازم می‌دانم از Michel Houdayer تشکر کنم. با سپاس ویژه از دوست عزیزم علی اشرف پرندیان و خطاطی زیبایش بر روی جلد.

امیر نیک‌پی

۳۱ اردیبهشت ۱۳۸۴

پیشگفتار نویسنده بر ترجمه‌ی فارسی

نخستین بخش این کتاب دیگرگونی‌های کنونی لائیسیته را مورد بررسی قرار می‌دهد. وضعیت لائیسیته در فرانسه به عنوان شاخص وضعیت کلی‌تر مورد استفاده قرار گرفته است؛ دومین بخش آن ظهور ایدئولوژی حقوق بشر در همین دوره را مورد بحث قرار می‌دهد. چه رابطه‌ای میان دو پدیده وجود دارد؟ به این پرسش می‌خواهم به طور خلاصه پاسخ گویم.

لائیسیته در فرانسه دیگرگون شد زیرا که پیروز گشت.

علیه یک رقیب جدی در هیئت کلیسای کاتولیک، لائیسیته بر پا شد. مسأله «جمهوری» در فرانسه از همان آغاز حل تضادی بود که انقلاب فرانسه در آن ناکام ماند. این انقلاب آزادی سیاسی، حق انسان‌ها در وضع نمودن قوانین خود و حق حاکمیت در اداره‌ی خود را اعلام کرد، اما به نام آزادی سیاسی، آزادی دینی را سرکوب نمود. آزادی عقیده مؤمنان که هنوز خواهان حقوق الهی بودند را نادیده انگاشت و نفی کرد. قانون جدایی سال ۱۹۰۵ میان کلیسا و حکومت این مشکل قدیمی را خاتمه داد، آن هم از طریق به رسمیت شناختن آزادی دینی در عین حال که آزادی سیاسی را بر کرسی نشاند. اصل راه حل بر برتری آزادی جمعی - که از خلال شهروندی در فضای عمومی اعمال می‌گردد - رو به آزادی فردی و خصوصی مؤمنان در عمل به ستایش

انتخاب‌شان مبتنی بود. این نگاه اعتراض مقامات کاتولیکی علیه بی‌طرفی کاذب حکومت جمهوری خواهانه را موجب شد، حکومتی که کلیه ادیان را محترم می‌شمارد اما ایمان خاص خویش، ایمان به خود - فرمانروایی انسان را فراتر از ایمان‌های دیگر قرار داد. با وجود این اعتراض توده‌های مسیحی خیلی زود این مصالحه را پذیرفتند و راه‌حل لاییک کشمکش میان دین و «جمهوری دموکراتیک» را فرو نشانند. این حقیقت دارد که این راه‌حل از یک سنت طولانی اعتماد به حکومت و اعتقاد در توانایی‌های سیاست بهره‌مند شد. این ترکیب است که از لائسیسته فرانسوی پدیده‌ای الگویی و منحصر به فرد می‌سازد.

رسوخ ایده‌ی خود - فرمانروایی در بطن وجدان مسیحی و ورود دین در دموکراسی موجب بی‌ثباتی فرمول ابتدایی نشد. ایده‌ی یک سیاست خداوند در اروپا فرو ریخت. معتقدترین مؤمنان متقاعد شدند که سازمان‌دهی شهر انسان‌ها میان خود آذها و فقط توسط خود آن‌ها تصمیم‌گیری می‌شود، و نظم الهی به هیچ‌وجه در آن مشارکتی ندارد. دین به رابطه میان وجدان فردی و خداوند مربوط می‌گردد و در روابط اجتماعی ابراز نمی‌گردد. به عبارت دیگر در سطح متافیزیکی دموکراسی پیروز نشد. در وضعیت فرانسه [این امر] بدین معنا بود که لائسیسته جمهوری خواهانه حریف سستی‌اش را از دست داد. دیگر تأکید بر برتری آزادی سیاسی ضرورت ندارد، زیرا مورد تهدید نیست. جایگاهی جدید به آزادی دینی در چارچوب آزادی سیاسی اعطا می‌گردد. پیشروی دموکراسی ایده‌ای را که می‌توان از این رابطه داشت دگرگون کرد. سلسله مراتب آمریت عمومی و استقلال خصوصی واژگون می‌گردد. آن‌چه در ارجحیت قرار داشت، عبارت از قدرت جمعی بود که توسط همیاری شهروندان شکل می‌گیرد و در برابر آن، اعتقادات و منافع خصوصی می‌باید

محو می شدند. آن چه اهمیت می یابد عبارت است از آزادی های شخصی و آزادی های دینی در درجه نخست، قدرت سیاسی فقط در قالب داور پلورالیزم اجتماعی ظاهر می شود. از این پس روح لائسیته با به رسمیت شناخته شدن تنوع اعتقادات دینی و فلسفی یکسان شمرده می شود، اعتقاداتی که ترکیبات و مؤلفه های مشروع فضای عمومی می گردند، تحولی شگفت انگیز برای جامعه سیاسی فرانسه است. «ویژگی جمهوری خواهانه» را که در اروپا نمایندگی می کرده بود یک همگرایی دموکراسی ها گسترش می یابد، توسط مسأله ای جدیدی که مطرح گردید این تحول مختل می گردد، و آن در ارتباط با مهاجرت مسلمانان و رویارویی با دینی است که مراجع تاریخی استقرار یافته را به تحرک و می داند. تردید میان باز فعال کردن سنت جمهوری خواهانه (بازگشت به لائسیته مبارزاتی) و آمیختگی اسلام در پلورالیزم دموکراتیک پدیدار می گردد. «قانون حجاب» که در این اواخر به تصویب رسید، بیانگر این تردید است. اما حرکت دگرگونی دموکراسی زیادی توانمند است و اندک اندک این پایداری های گذشته را جذب و حل می کند.

در چارچوب این دگرگونی باید به همین شیوه به تخت نشستن حقوق بشر مورد توجه قرار گیرد، مهمترین رویداد در تاریخ دموکراسی ها پس از پذیرش اصول حکومت اجتماعی پس از جنگ جهانی دوم، باید دو جنبه پدیده را از هم متمایز کرد: جنبه «حقوقی» و جنبه «ایدئولوژیکی». حقوق بشر در سال های ۸۰-۱۹۷۰ نیست که پدیدار شد، تاریخی طولانی دارد که به سده ی هفدهم بر می گردد و نخستین میوه هایش را در انقلابات حقوق بشری اواخر سده ی هیجدهم در آمریکا و فرانسه می بینیم. از آن پس در زندگی دموکراسی ها همیشه از آن یاری خواسته شد. اما از اواسط دهه ۱۹۷۰

جایگاهی کسب کرد که هیچ‌گاه نداشت. محتوای آن تغییر نکرد، اما نقش آن در جامعه متفاوت شده است. ترویج آن دو واقعه بزرگ اجتماعی را همراه داشت: پویایی فردباوری و اوج‌گیری حقوق به عنوان تکنیک سامان‌دهی. کلیه این داده‌ها به یک سرچشمه ژرف‌تری می‌رسند که در سطوح بالا تحت عنوان بُعد متافیزیکی از آن یاد کردم. در تحلیل نهایی باید گفت که یک مرحله جدید از روند خروج دین است که صورت گرفته و این خیزش رو به جلوی دموکراسی در بنیادی‌ترین مفهومش، به عنوان سیطره خود - فرمانروایی انسانی را تعین بخشید. این پیشرفت که دیدیم چگونه ادیان را با دموکراسی در آمیخت، و از سوی دیگر به حقوق بشر یک بُرد «عملی» بخشید که هیچ‌گاه به کار نبرد (مگر برای مدت کوتاهی در آغاز انقلاب فرانسه). در عمق طبیعت آن اصل مشروعیت‌بخش را دارند که منشأ حق را یادآوری می‌کند، از هنگامی که پذیرفته می‌شود از انسان‌ها سرچشمه می‌گیرد، تنها یک راه هست که تصور گردد: از حقی سرچشمه می‌گیرد که در اصل توسط افرادی که آزادی برابر آن‌ها به شکل تجربیدی در نظر گرفته می‌شود. فقط حقوق افراد وجود دارد؛ تنها آن نظم اجتماعی مشروعیت دارد که بر مبنای حقوق افراد برقرار شود. شناسایی این اصل است که کم‌کم در دموکراسی‌ها در قالب رأی‌گیری عمومی و ضمانت‌های حقوقی شخصی عینیت یافت. در عین حال، اگر حقوق بشر «الهام‌بخش» سازمان‌دهی دموکراتیک بود، آن را «هدایت» نمی‌کرد. آرمان‌های تجربیدی نسبت به زندگی عمومی باقی می‌ماندند، زندگی عمومی که با توجه به ضرورت‌های مدیریت سیاسی، اقتصادی یا اجتماعی بسیار عینی‌تر نظم اصولی می‌یابد. پدیده‌ی جدید این است که حقوق بشر از مبانی‌اش فرود آمده و به قواعد کاربردی تبدیل شده است. به عنوان سنگ محک کارایی جمعی، با پیامدهای گسترده روی

سیاست خود را به صورت عینی تحمیل کرد. دموکراسی دیگری در حال پیدایش است. پس از «دموکراسی اجتماعی» که میان سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۵ توسعه پیدا کرد، «دموکراسی افراد» پیش می‌آید. یک دموکراسی که آستن مسائل جدید است و بحران نوع بی‌سابقه‌ای را در خویش دارد.

روی این دگرگونی عملی یک دگرگونی ایدئولوژیکی با وسعت برابر پیوند خورد. دیدیم که در جریان یک دوره‌ی مشابه، پس از سال‌های ۱۹۷۵ هرآنچه که از ایدئولوژی‌های توتالیتار و ادیان سکولار باقی مانده بود فرو ریخت و نابود شد، ایدئولوژی‌هایی که بر افق آینده پس از ۱۹۱۷ سیطره داشتند و چشم‌انداز رستگاری جمعی توسط سیاست از بین رفت. ایده انقلاب دیگر اشخاص را بسیج نمی‌کند. تنها آرمان کمونیستی نیست که فرو ریخت، در واقع کلیه تصاویر از آینده نیز چنین شد، چه در قالب «پیشرفت» مسعود توسط لیبرال‌ها و چه در قالب «بازگشت به سنت» توسط محافظه‌کاران باشد. در این خلأ بزرگ است که ایدئولوژی حقوق بشر حمله خویش را آغاز کرد. البته مانع از این نیست که ایدئولوژی‌هایی که از بنیاد زندگی سیاسی دموکراسی‌ها را معنا می‌بخشیدند، به حیات خود ادامه ندهند. اما با توجه به تضعیف آن‌ها ایدئولوژی حقوق بشر جایگاهی مرکزی و اجتماعی را کسب کرد. تا زبانش را به «دموکراسی جدید افراد» دهد، در قلب مشکلات سیاسی این دموکراسی است. این ایدئولوژی را باید مطالعه کرد، اگر بخواهیم بحران عجیبی را درک کنیم که دموکراسی فاتح در آن غوطه می‌خورد، دموکراسی که توسط تردید فرسوده شده است، باید از نزدیک آن را مورد آزمون قرار دهیم. آینده دموکراسی در برخورد با آن رقم می‌خورد.

Marcel Gauchet

مارس ۲۰۰۵